



بزرگترین مانع خلاقیت در هنر دینی؛ اصرار بر موضوع به جای موضع

حمید تلخابی معتقد است: برخی از مدیران فرهنگی و هنرمندان تصور می‌کنند که با تمرکز دوربین بر نمادها و لوکیشن‌های مذهبی...

حمید تلخابی معتقد است: برخی از مدیران فرهنگی و هنرمندان تصور می‌کنند که با تمرکز دوربین بر نمادها و لوکیشن‌های مذهبی، اثر دینی خلق می‌کنند، در حالی که اصرار بر «موضوع» (پوسته ظاهری دین) به جای «موضع» (نگاه هستی‌شناسانه هنرمند)، بزرگترین مانع خلاقیت در هنر دینی است و نتیجه این رویکرد، تولید آثار شعاری و سطحی است که نه تنها مخاطب را جذب نمی‌کند، بلکه گاهی دافعه نیز ایجاد می‌کند.

در حال تکمیل / هنر دینی در مرز شناخت و کشف شکل می‌گیرد دو دهه اخیر بحث درباره «هنر دینی» در محافل دانشگاهی، رسانه‌ای و هنری بسیار مطرح بوده، اما همچنان ابهامات گسترده‌ای پیرامون اینکه چه چیزی یک اثر را واقعا دینی می‌کند وجود دارد. برخی تصور می‌کنند هر اثر هنری که به یک واقعه تاریخی یا شخصیت مذهبی بپردازد، خود به خود در ذیل هنر دینی قرار می‌گیرد، در حالی که برخی دیگر معتقدند که حتی بدون اشاره مستقیم به مفاهیم دینی، می‌توان اثری آفرید که مخاطب را به تجربه‌ای قدسی رهنمون کند. این اختلاف نظرها نشان می‌دهد که ما هنوز در مرحله ابتدایی تعریف دقیق از هنر دینی هستیم و این فقدان تعریف روشن، پیامدهای گسترده‌ای در سیاست‌گذاری فرهنگی، تولیدات هنری و حتی تربیت نسل جدید هنرمندان داشته است.

ایکنا برای واکاوی دقیق این موضوع مهم، به گفت‌وگو با حمید تلخابی، استادیار دانشکده هنرهای نمایشی پرداخته است که در ادامه با آن همراه می‌شویم.

ایکنا - مرز دقیق و بنیادی میان آنچه ما به عنوان «هنر با مضمون دینی» می‌شناسیم و آنچه با عنوان «هنر دینی» به معنای ماهوی و اصیل آن تعریف می‌شود چیست؟

برای پاسخ به این پرسش کلیدی، ابتدا باید میان دو مفهوم «موضوع» و «ایده مضمونی» تفکیک دقیق و ساختاری قائل شد چراکه خلط این دو مقوله، سرآغاز بسیاری از انحرافات در سیاست‌گذاری‌های فرهنگی است؛ موضوع به مثابه پوسته بیرونی و ظرفی است که هنرمند برای ریختن محتوای خود انتخاب می‌کند و می‌تواند هر چیزی باشد، از گفت‌وگوی دو نفر درباره طلاق یا ازدواج گرفته تا واقعه عاشورا، تاریخ انبیا و یا شرح احوال شهدا، اما باید توجه داشت که در سینما یا هر هنر دیگری، صرف پرداختن به این سوژه‌ها، آن اثر را دینی نمی‌کند. متأسفانه بسیاری از هنرمندان و مدیران فرهنگی ما به اشتباه تصور می‌کنند که اگر دوربین خود را بر روی نماز خواندن شخصیت‌ها یا لوکیشن‌های مذهبی متمرکز کنند، اثری دینی خلق کرده‌اند، در حالی که موضوع در نگاه ماهوی اهمیت ثانویه دارد و آنچه اهمیت بنیادین دارد، «موضع» هنرمند نسبت به آن موضوع است که از آن با عنوان «ایده مضمونی» یاد می‌کنیم.

موضع هنرمند در قبال موضوع است که باعث می‌شود مخاطب در مواجهه با یک اثر، حس و حال و تجربه‌ای متعالی و دینی پیدا کند، چنان‌که می‌بینیم فیلم‌های بزرگی در سینمای ایران همچون: «بچه‌های آسمان»، «رنگ خدا» یا «خیلی دور، خیلی نزدیک» هیچ کدام موضوعی با عنوان ظاهری دین ندارند، بلکه یکی درباره فقر و نداشتن کفش است و دیگری درباره رابطه پدر و پسر یا بیماری، اما به دلیل همان «موضع» دقیق و نگاه الهی فیلمساز، مخاطب پس از تماشای آن به یک دریافت شهودی و دینی می‌رسد. مشکل اصلی ما در حوزه فرهنگ و هنر دقیقا در همین بدیهیات است که مسئولان فرهنگی از «موضوع» حمایت می‌کنند و در همان سطح سطحی متوقف می‌مانند و نتیجه این نوع نگاه، تولید آثار شعاری و شکست‌های مکرر است که نه تنها مخاطب را به دین جذب نمی‌کند، بلکه گاهی با ایجاد دافعه، نتیجه عکس به همراه دارد و اصالت مفاهیم قدسی را نیز در ذهن بیننده تنزل می‌دهد.

اگر این نکته بنیادین درست فهم شود و از قید و بندهای ظاهری و کلیشه‌ای «موضوع» عبور کنیم، آنگاه درخواهیم یافت که برای بیان مفاهیم دینی هیچ تفاوتی ندارد که هنر سنتی باشد یا مدرن، ساختار کلاسیک باشد یا پست مدرن و مدیوم آن سینما باشد یا شعر و نقاشی؛ زیرا دینداری در هنر به معنای بازتولید صور ظاهری نیست، بلکه به معنای تجلی بخشی به یک نگاه، یک جهان بینی و یک «موضع» هستی‌شناسانه است که در پس پشت هر فرمی می‌تواند جاری باشد. اگر هنرمند به این درک برسد که چگونه می‌تواند رابطه معلم و شاگردی، یا چگونه می‌تواند مفهوم ایثار یا گذشت را در بستری کاملا امروزی و دانشگاهی به تصویر بکشد، آنگاه ما شاهد هنری خواهیم بود که نه تنها با مخاطب امروز ارتباط برقرار می‌کند، بلکه می‌تواند جان‌های تشنه را

سیراب کند و از این رو، تاکید بر موضوع صرف، بزرگترین مانع در مسیر خلاقیت هنری و تحقق هنر دینی است که باید هر چه سریع تر در آن بازنگری جدی صورت گیرد.

ایکنا - چه مولفه هایی برای خلق اثر هنری که واجد «حس و حال دینی» باشد لازم است؟

فعالیت هنری، در واقع یک حرکت مستمر و گام برداشتن میان شناخت ها و ناشناخته هاست و هنرمند باید پیوسته از دنیای آنچه می داند به دنیای آنچه هنوز برایش کشف نشده است، پل بزند؛ این همان «حرکت در مه» است که محمدحسن شهسواری به درستی به آن اشاره کرده است؛ وقتی انسان در هوای مه آلود حرکت می کند، چند متر جلوتر از خودش را می بیند، اما با برداشتن هر قدم، چند متر جدید برای او آشکار می شود و این همان فرایند آفرینش هنری است که در آن هم مسیر روشن است و هم روشن نیست و هنرمند هم می داند و هم نمی داند. اگر هنرمند بخواهد با اتکا به داشته های پیشین و دانش های محفوظ خود و بدون درگیری قلبی و بدون یک زیست مومنانه که او را در مسیر «کشف» قرار دهد دست به خلق بزند، اثر او به یک محصول مکانیکی تبدیل می شود که فاقد روح است و نمی تواند حقیقتی را از عالم غیب به عالم شهود منتقل کند، زیرا برای اینکه اثری نتواند «دینی» باشد، باید از درون جان هنرمندی بجوشد که خود در حال پرسشگری از هستی و تقلا برای درک حقیقت است.

ماجرای معروف ملانصرالدین که می خواست سه روز منبر برود و هر بار با طرح سوالی از مردم و پاسخ های متناقض آنان، منبر را به چالش می کشید، تمثیلی دقیق از فرایند خلق هنر است؛ اگر هنرمند ادعا کند که شناخت کاملی از دین و حقیقت دارد، دیگر پژوهش و فعالیت هنری برای او معنایی ندارد و کشفی صورت نمی گیرد و اگر هم هیچ شناختی نداشته باشد که اساسا مسئله ای برای او شکل نگرفته تا بخواهد آن را به تصویر بکشد، پس هنر متعهد و دینی، دقیقا در آن نقطه ای شکل می گیرد که هنرمند با وجود شناخت اجمالی، ابهامی عمیق در جان خود احساس می کند و می خواهد با ابزار هنر، آن ابهام را به نور معرفت بدل کند. هنرمندی که زیست مومنانه دارد، در هر کاری که انجام می دهد، چه نگارش و چه طراحی و چه اجرا، در حال عبور از این مرز است و به دلیل همین درگیری وجودی، او نمی تواند دروغ بگوید، چراکه اثر هنری، آیینه تمام نمای درون هنرمند است و هر چه در درون او باشد، همان در اثر متبلور می شود.

اگر به این نکته توجه شود، حتما باورمندی هنرمند در اثر متجلی خواهد بود و حتما مهارت او در خدمت آن باور قرار خواهد گرفت، زیرا هنر دینی بدون باور قلبی، همچون کالبد بی جان است که هر چقدر هم تزئین شود، نوری از آن ساطع نمی شود؛ بنابراین، زیست مومنانه صرفا یک توصیه اخلاقی برای هنرمند نیست، بلکه یک ضرورت فنی و ساختاری برای خلق اثری است که بتواند در جان مخاطب بنشیند. هنرمندی که باورمند است، در تمام مسیر خلق اثر، لحظه به لحظه در حال کشف تازه ای است که این کشف تازه، مخاطب را نیز با خود همراه می کند و به او اجازه می دهد تا در همان تجربه روحانی شریک شود، در حالی که تکنیک محض، تنها می تواند لایه های بیرونی ادراک مخاطب را تحریک کند و هرگز نمی تواند دریچه ای به سوی عالم معنا برای او بگشاید، پس باید گفت که هنر دینی، پیش از آنکه نیازمند ابزار فنی باشد، نیازمند قلبی است که در مسیر حقیقت گام برمی دارد و با جهان ناشناخته ها در حال گفت و گو است.

ایکنا - چگونه می توان این زبان کهن و این نمادهای سنتی را در عصر تکنولوژی و هجوم اطلاعات بازخوانی کرد که نه تنها برای مخاطب نسل امروز که درگیر روزمرگی های مدرن است قابل فهم باشد، بلکه بتواند همچنان اصالت و الهام بخشی خود را حفظ کند و دچار ابتذال نشود؟

بسیاری از اشیایی که در زندگی روزمره با آنها سروکار داریم، تنها در سطح خودشان باقی می مانند و به چیز دیگری دلالت نمی کنند، اما نمادها اشیایی هستند که از ظرفیت وجودی خود فراتر رفته و به حقیقتی بیش از خودشان اشاره دارند؛ برای مثال در نگاهی قدسی، ابزار، حیوان، سنگ و سایر عناصر طبیعت در عین حال که خودشان هستند، می توانند علامتی برای یک امر مقدس باشند و از این جهت، تمام اشیای نمادین ویژگی دوگانه ای دارند که از طرفی، آنچه بودند باقی می مانند و از طرف دیگر، به چیزی فراتر از خودشان بدل می شوند، همانند کعبه که در عین بنا بودن، خانه خداست، یا نخل در آیین نخل گردانی که تنها یک چوب نیست، بلکه تجلی تابوت یا نمادی از مظلومیت است، و این ویژگی دوگانه در آتش چهارشنبه سوری، در علم های عزاداری و یا حتی در دف و موسیقی های آیینی نیز کاملا مشهود است.

نکته بسیار مهم و راهبردی که باید به آن توجه داشت این است که نماد با ایجاد فضا و حس و حال آیینی و معنوی، در اشیا یا مکان متجلی می شود و نمود دوگانه ای پیدا می کند؛ یعنی هر چقدر فضا و حس و حال معنوی در یک نمایش یا یک هنر بیشتر شکل گیرد، آن شیء وجه نمادین خود را بیشتر نشان می دهد؛ به عنوان مثال، علم هایی که در عزاداری محرم استفاده می شود، اگر در انتقال فضای آیینی و معنوی به عزاداران موفق عمل کند، در اجرای عزاداری یک بروز نمادین قدرتمند پیدا می کند، اما اگر فضای آیینی شکل نگیرد، همان علم به یک شیء فلزی ساده تبدیل می شود که هیچ تأثیر معنوی بر مخاطب ندارد؛ بنابراین، اصل اساسی، ایجاد شدن آن «جو» و حس و حال معنوی در زمان اجرای نمایش یا خلق اثر هنری است و نمادها بدون این بستر،

تبدیل به دکورهای بی روح می شوند.

اگر در نمایش یا هنری حس و حال معنوی ایجاد شود و به صورت طبیعی به یک امر متعالی دلالت کند، نماد برای مخاطب متجلی می شود، اما میزان تجلی آن برای مخاطبان مختلف، متفاوت خواهد بود؛ زیرا ممکن است مخاطبی به خاطر پیش زمینه ذهنی یا همدلی بیشتر با یک شیء، برای او نمود نمادین عمیق تری پیدا کند، برخلاف مخاطب دیگری که ممکن است به دلیل فقدان آن همدلی یا همذات پنداری، ارتباطی با نماد برقرار نکند. واقعیت این است که برای فهم بهتر بحث نماد در هنر معاصر، باید درباره فرم و عناصر فرمی هر هنری به صورت مجزا بحث کرد تا مشخص شود چگونه فرایند خلق یک اثر، نماد شکل می گیرد و در اثر دیگری علیرغم ادعای هنرمند، هیچ نمادی ایجاد نمی شود؛ این مسیر، نیازمند بازخوانی هوشمندانه سنت در دل فرم های نوین است و باید بتوانیم با درک عمیق از زبان رمزی هنر دینی، پلی میان مخاطب امروز و حقایق ازلی بنا کنیم که در آن، فرم های مدرن در خدمت معنای متعالی قرار گیرند.

ایکنا